



غلط ننویسیم

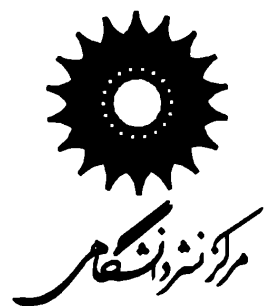
فرهنگ دشواریهای زبان فارسی

ابوالحسن نجفی

ادبیات

مرکز نشر دانشگاهی
۵۵۹

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



غلط نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)

تألیف ابوالحسن نجفی

مرکز نشر دانشگاهی
چاپ اول ۱۳۶۶
چاپ سوم ۱۳۷۰ (با تجدیدنظر)
چاپ هفدهم ۱۳۹۱
تعداد ۵۰۰۰
حروفچینی: لاینوترون مرکز نشر دانشگاهی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: توس
۱۰۰۰۰ تومان

نشانی فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، پاساژ خیبری، تلفن: ۶۶۴۰۸۸۹۱،
۶۶۴۱۰۶۸۶

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است
فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نجفی، ابوالحسن، ۱۳۰۷ -

غلط نویسیم: فرهنگ دشواریهای زبان فارسی / ابوالحسن نجفی. - [ویراست؟]. - تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
ده، ۴۶۶ ص. - (مرکز نشر دانشگاهی: ۵۵۹)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص ۴۳۱-۴۳۶.

ISBN 978-964-01-0559-7

چاپ هفدهم: ۱۳۹۱.

۱. فارسی - اشتباههای کاربردی. ۲. فارسی - اصطلاحها و واژه‌ها. الف. مرکز نشر دانشگاهی. ب. عنوان.

۴۸ / ۱

PIR ۲۸۷۳/۳

۱۳۷۱

م ۱۱۷۳ / ۷۳ - ۷۱

کتابخانه ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

سخن گفتن به فارسی برای کسانی که این زبان را از کودکی آموخته‌اند ظاهراً کار آسانی است. ما به همان سادگی که نفس می‌کشیم با دیگران نیز سخن می‌گوییم. اما نوشتن به فارسی به این آسانی نیست. هنگامی که قلم به دست می‌گیریم تا چیزی بنویسیم، حتی اگر يك نامه کوتاه باشد، غالباً درنگ می‌کنیم و با خود می‌گوییم: آیا «آذوقه» درست است یا «آزوقه»؟ «چمدان» یا «جامه‌دان»؟ «حوله» یا «هوله»؟ «بوالهوس» یا «بلهوس»؟ «خواروبار» یا «خواربار»؟ «طوفان» یا «توفان»؟ «خشنود» یا «خوشنود»؟ «لشکر» یا «لشگر»؟ «انزجار» یا «انضجار»؟ «بنیانگذار» یا «بنیانگزار»؟ نواری که روی زخم می‌بندند آیا «تنظیف» است یا «تنزیب»؟ هوا «صاف» است یا «صافی»؟ «نواقص» باید گفت یا «نقایص»؟ رئیس دچار «غیظ» شده است یا «غیض»؟ به من «مظنون» شده است یا «ظنین»؟ و من دچار «محدور» شده‌ام یا «محظور»؟ آیا حسابم را با طلبکارم «تصفیه» کرده‌ام یا «تسویه»؟ آیا او می‌خواهد برای دخترش «جهاز» بگیرد یا «جهیز» یا «جهیزیه» یا «جهازیه»؟ آیا درآمد من دچار «نکس» شده است یا «نکت»؟ و آیا اصلاً این دو کلمه به معنای «کاهش» است؟

تردید ما همیشه از بابت املا یا معنای کلمات نیست. وانگهی برای رفع این مشکل کافی است که به يك لغتنامه معتبر مراجعه کنیم و جواب خود را در آن بیابیم. هنگام نوشتن، سؤالهای بسیار دیگری نیز برای ما مطرح می‌شود که جواب به آنها

را در لغتنامه‌های موجود به دشواری می‌توان یافت یا اصلاً نمی‌توان یافت. مثلاً آیا من «استعفا داده‌ام» یا «استعفا کرده‌ام»؟ آیا «بعض شبها» یا «بعضی شبها» یا «بعضی از شبها» دچار بیخوابی می‌شوم؟ آیا «پیشنهادی را که رسیده بود پذیرفتم» یا «پیشنهادی که رسیده بود را پذیرفتم»؟ آیا خانه ما «در جنب مسجد» است یا «جنب مسجد»؟ برگها از درخت «فرو افتاد» یا «فرو افتادند»؟ آیا «آنچه گفتم» شنیدم یا «آنچه که گفتم» یا «آنچه را گفتم» یا «آنچه را که گفتم»؟ آیا باید بگوییم: «با او نه دوستی و نه آشنایی دارم» یا «با او نه دوستی و نه آشنایی ندارم» یا «با او نه دوستی دارم و نه آشنایی»؟ و سؤالهایی بسیار دیگر.

کتاب حاضر که برای جواب به این قبیل سؤالها نوشته شده فهرستی است به ترتیب الفبایی از غلطهای رایج در نوشته‌های امروز، اعم از غلطهای املائی و انشایی، و استعمال نادرست واژه‌ها، از جمله واژه‌های مأخوذ از زبانهای خارجی، و نیز اشتباهات صرفی و نحوی و به‌خصوص آنچه به نام «گرته‌برداری» معروف است، یعنی ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات و ترکیبات خارجی که عمدتاً در سالهای اخیر بر اثر شتابزدگی خبرگزاریها و سهل‌انگاری مترجمان و نارسایی زبان دانشجویان از فرنگ برگشته در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و بسیاری از کتابها رواج یافته و با روح و طبیعت زبان فارسی مغایر است. علاوه بر اینها دشواریهایی که در خود زبان وجود دارد و غالب اوقات نویسندگان را هنگام نوشتن گرفتار تردید و تزلزل می‌کند (تا جایی که حکم به ناتوانی زبان فارسی می‌کنند) مورد توجه قرار گرفته است.

این کتاب راهنمایی است برای مترجمان و معلمان زبان و محصلان و ویراستاران و به‌طور کلی همه کسانی که برای نوشتن قلم به‌دست می‌گیرند یا، اگر هم اهل نوشتن نباشند، به حفظ و سلامت زبان فارسی، عنصر اصلی وحدت و قومیت ما، مهر می‌ورزند.



چون در کتاب حاضر لفظ «غلط» و «صحیح» بارها به کار رفته است بی‌شک برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که ملاک تشخیص غلط از صحیح چیست. مهمترین ملاک بی‌شک استعمال اهل زبان است؛ خاصه زبان زنده روزمره که در

چهار

مهمترین ملاک استعمال اهل زبان
زبان زنده روزمره

وهله نخست در کوچه و بازار و خانه به آن سخن می گویند (به اصطلاح «زبان گفتار») و در وهله بعد در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مجله‌ها و خلاصه همه آنچه امروزه رسانه‌های گروهی نامیده می شود یا در کتابها آن را به کار می برند (به اصطلاح «زبان نوشتار»). اما زبان گذشته‌ای نیز دارد، خصوصاً زبان فارسی که آثاری به نظم و به نثر، در همه زمینه‌های ادبی و فلسفی و علمی، در طی دورانی نزدیک به هزار و دویست سال از آن باقی است.

البته کسی منکر تحول نیست و نمی تواند بگوید که در این مدت طولانی زبان فارسی تغییر نکرده است یا این تغییر را نادیده بگیرد و از اهل زبان بخواهد که به شیوه گذشتگان سخن بگویند و بنویسند. ولی آیا هر تغییری را می توان جزو تحول طبیعی زبان به شمار آورد؟ اگر امروزه کسی مثلاً به جای «اقدام کردن» بگوید «اقدامات برداشتن» یا به جای «او از ما بریده است» بگوید «او با ما شکسته است» آیا می توان حکم کرد که زبان متحول شده است و از این پس همه کس می تواند این دو اصطلاح را به کار ببرد؟* مسلماً نه. حتی هنگامی که یکی از شاعران معاصر عنوان کتاب خود را «به تو می اندیشم، به توها می اندیشم» می گذارد هیچ محققى نباید حکم کند که از این پس ضمیر شخصی منفصل مفرد را می توان جمع بست و «من‌ها» و «توها» و «اوها» گفت. فقط وقتی می توان چنین حکمی کرد که این استعمال وارد زبان گفتار شده باشد و مردم کوچه و بازار در کلام روزمره خود آن را به کار ببرند. زیرا اصل زبان همین زبان گفتار است و وظیفه زبان شناس این است که قواعد زبان را در وهله نخست از همین منبع استخراج کند.

بنابراین مبنای احکام کتاب حاضر در غلط یا صحیح بودن کلمات و عبارات سه منبع زیر است:

(الف) زبان کهن بر اساس معتبرترین آثار به جای مانده در طی هزار و دویست

سال گذشته؛

(ب) زبان گفتار امروز؛

* این دو مثال ناشی از فرض ذهنی نیست: «اقدامات برداشتن» و «با کسی شکستن» که ترجمه لفظ به لفظ از اصطلاح *to break with someone* و *to take measures* انگلیسی است در روزنامه‌هایی که در یکی دو سال پس از انقلاب عده‌ای از دانشجویان از فرنگ برگشته منتشر می کردند فراوان به کار رفته است.

(ج) زبان نوشتار امروز.

اگر کلمه یا عبارتی در هر سه منبع فوق به کار رفته باشد بدیهی است که باید آن را صحیح دانست و لذا در کتاب حاضر نیز به آن اشاره نمی شود مگر برای رفع شبهه از چند کلمه و ترکیب معدود که بعضی از محققان در صحت آنها شک کرده و حتی آنها را غلط دانسته‌اند، مانند فراغت، پیدایش، پیروزمند، ضروری، مخفی، حال حاضر، عاشق پیشه، شاعر پیشه.

گذشته از این مورد، چند وضع دیگر نیز ممکن است پیش آید:

۱. اگر کلمه یا عبارتی فقط در (الف) به کار رفته باشد صحیح اما منسوخ است و در صورت ضرورت، امروزه نیز می توان آن را به کار برد، مانند تمییز (به جای تمیز)، به ترک گفتن (به جای ترك گفتن)، فالج (به جای فلج)، کراهیت، ملالت و جز اینها.

۲. اگر کلمه یا عبارتی در (ب) و (ج) به کار رود اما در (الف) به کار نرفته باشد صحیح است، مانند آدم (= آدمی)، ارباب (= رئیس، صاحب)، افلیج، تمسخر، بالاخره، موفقیت، اعزام، شباهت، دخالت، مقروض، شرایط (= اوضاع و احوال)، نفرت، برای همیشه و جز اینها. فقط در چند مورد انگشت شمار، بنابر دلایل مصرح، توصیه شده است که از استعمال آنها خودداری شود، مانند اعراب (به جای عربها)، رویه (به جای روش)، لشکر (به جای لشگر)، علیه، خودکفا، فراری دادن، و معدودی دیگر.

۳. اگر کلمه یا عبارتی فقط در (ب) به کار رود صحیح است. تنها در چند مورد توصیه شده است که از استعمال آنها خودداری شود: اسلحه‌ها، اشعه‌ها، قوس و قزح، ید و بیضا.

قاعده ۳ به نظر درست می آید ولی در عمل در این کتاب اعمال نشده چنانکه مثال‌هایی خواهد آمد

۴. اگر کلمه یا عبارتی فقط در (ج) به کار رود ولی در (الف) و (ب) به کار نرفته باشد غلط است، مانند آتش گشودن، اتوبوس گرفتن، ادبیات (به جای منابع و مآخذ)، اقشار، اثرات، بشریت یا انسانیت (به جای بشر)، روحانیت (به جای روحانیان)، باور داشتن به، برای شروع، بهادادن، به اندازه کافی، به زحمت، توسط، درب، رهبریت، ضرب و شتم، فراز، قابل ملاحظه، غیرقابل احتراز، نرخ، نظرات، نوین، استعمال بیجای «عبارت وصفی»، استعمال بیجای «را» و دهها مورد

شش

قاعده ۴ چه درست باشد یا نباشد معمولاً به غلط اعمال شده در مواردی که یک کلمه در زبان گفتار هم وارد شده، در طول کتاب و حتی در همین مثال‌هایی که اینجا آمده

دیگر. این دسته از کلمات و عبارات و این شیوه‌های بیان را نمی‌توان جزو تحوّل زبان به حساب آورد، زیرا هیچ کدام از آنها، حتی پس از سالها رواج در زبان نوشتار، هنوز وارد زبان گفتار نشده است و همین خود دلیل بر مغایرت آنها با طبیعت زبان فارسی است. بیشتر این کلمات و عبارات، چنانکه گفته شد، ناشی از بیماری یا شتابزدگی مترجمان، خاصه مترجمان خبرگزاریهاست که اصطلاحات خارجی را عیناً به فارسی برمی‌گردانند و متأسفانه عده‌ای از نویسندگان نیز نادانسته از آنها پیروی می‌کنند. اگر خطری متوجه زبان فارسی باشد از جانب همین گروه است و تنها جایی که در این کتاب صریحاً حکم به غلط بودن شده است در مورد همین دسته از کلمات و عبارات است.

در این کتاب بارها اصطلاح «زبان فصیح» (یا «فارسی فصیح») نیز به کار رفته است. زبان فصیح زبانی است که افراد تحصیل کرده و با فرهنگ کشور آن را به کار می‌برند و با زبان روزمره رایج در میان عامه مردم البته متفاوت است. زیرا زبان روزمره واژگان بسیار محدودی دارد و علاوه بر این، در بیان دقایق فکری و معنوی و ظرایف هنری ناتوان است. با زبان روزمره نمی‌توان رساله‌ای علمی یا مقاله‌ای فلسفی یا تفسیری سیاسی نوشت یا حتی در بیان شفاهی به بحث جدی در زمینه‌های علمی یا ادبی پرداخت. از این روست که در همه کشورهای میان زبان روزمره شفاهی و زبان مکتوب رایج در نزد اهل فضل اختلاف هست. پس اگر در کتاب حاضر، غالباً گفته شده که استعمال فلان کلمه یا ترکیب در زبان فصیح جایز نیست فقط مبتنی بر همین اصل است.



نسخه دست نوشته این کتاب را آقایان دکتر نصرالله پورجوادی و احمد سمیعی پیش از چاپ خوانده و نکته‌های چندی را به نگارنده تذکر داده‌اند. از ایشان سپاسگزارم.

ا.ن.

بهمن ۱۳۶۶

پس از شهر یور و مهر و ابان و آذر و دی دان
 که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید
 (ابونصر فراهی، نقل از لغت نامه)

آبدیده/آبداده آبدیده به معنای «تر شده در آب» و توسعاً به معنای «تباه و فاسد شده» است: «آهک آبدیده»، «پارچه آبدیده»، «کالای آبدیده»؛ «کاغذش از کاغذ آبدیده‌هایی [بود] که به جای ورقى يك شاهى پنج ورق يك شاهى مى فروختند» (جعفر شهری، شکر تلخ، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۱۴). آب دیدن نیز به معنای «آسیب دیدن و فاسد شدن» است: «امروز سرای حاجی کاظم شش صندوق سرم دیفتری... حراج می شود. یکی از آنها آب دیده، اما باقیش سالم است» (صادق هدایت، حاجی آقا، ج ۲، تهران، ۱۳۳۰، ص ۸۲).
 اما آبداده صفتی است که در وصف آهن به کار می رود و آن هنگامی است که این فلز را تفته کنند و در آب فرو برند تا مقاوم شود و زنگ نزنند: «هر کس که بی فرمان سلطان ما اینجا آید [اورا] زوبین آبداده و شمشیر است» (تاریخ بیهقی، ۴۵)؛

دیو هگرز آبروی من نبرد زانک
 روی بدو دارد آبداده سنانم (ناصر خسرو)
 از نرم دلان ملک آن بوم
 بود آهنی آبداده چون موم (نظامی، لیلی و مجنون)
 بنابراین ترکیب فولاد آبدیده که مجازاً به معنای «در کوره حوادث پرورده و ورزیده» به کار رفته و در سالهای اخیر، ظاهراً پس از انتشار کتابی با عنوان چگونه فولاد آبدیده شد، رایج شده غلط است و در فارسی فصیح بهتر است که به جای آن فولاد آبداده یا فولاد آبدار گفته شود.

آبگیر ← حوزه / حوضه / آبگیر

آتش گشودن این ترکیب جعلی که ترجمه لفظ به لفظ ouvrir le feu فرانسوی و to open fire انگلیسی است از ساخته‌های دستگاه لغت سازی ارتش است و خبر گزارها مدام آن را به کار می برند: «سربازان به روی جمعیت آتش گشودند و عده‌ای را زخمی کردند.» اما هیچ نیازی به ساختن چنین ترکیبی نبوده است،

آدم/آدمها ۳

زیرا برای بیان این معنی در فارسی اصطلاحات فراوانی هست که هم در نوشتار و هم در گفتار به کار می‌رود، مانند آتش کردن، به آتش بستن، تیراندازی کردن، شلیک کردن. (ارتش فقط به منظور طرد کلمات عربی، تعدادی واژه و ترکیب بیهوده دیگر نیز ساخته است، مانند ترابری، تك، پاتك، آفند، پدافند و جز اینها.)

آتی ← آینده

آج/عاج این دو کلمه را نباید به جای هم به کار برد. آج واژه فارسی است به معنای «برجستگیهای منظم بر سطح يك شیء، مانند سطح سوهان» (آژ و آژده و آجیده و آجیدن و آجین نیز از همین خانواده است)؛ ولی عاج کلمه عربی است به معنای «ماده ظریف و سختی به رنگ سفید شیری که بدنه اصلی دندانهای فیل و بعضی دیگر از جانوران را تشکیل می‌دهد». آج امروزه بیشتر در مورد لاستیک اتومبیل به کار می‌رود. می‌دانیم که بر سطح لاستیک نو فرورفتگیها و برجستگیهایی هست که پس از مدتی استعمال ساییده می‌شود و تدریجاً از میان می‌رود. در این صورت رانندگی خطرناک می‌شود و از این رو به رانندگان توصیه می‌کنند که لاستیک آجدار به کار برند. بسیاری در استعمال این واژه اشتباه می‌کنند و می‌پندارند که در این موارد باید عاج و عاجدار بگویند و حال آنکه عاج ربطی به لاستیک ندارد و در ساخت آن مطلقاً مصرف نمی‌شود.

آجل ← عاجل/آجل

آخر/آخور آخر، به ضم «خ»، به معنای «جایگاهی که در آن خوراك برای چهارپایان می‌ریزند» و توسعاً به معنای «اسطبل» است. این کلمه در متون قدیم فارسی اغلب به همین صورت و در متون جدید بیشتر به صورت آخور آمده است. بعضی از فرهنگها صورت اخیر را غلط می‌دانند، ولی هر دو صورت صحیح است.

آدم/آدمها آدم در عربی اسم خاص است و فقط به حضرت آدم ابوالبشر اطلاق می‌شود. بعضی از فضلا استعمال این کلمه را به معنای «انسان» غلط

آزاد/آزاده ۵

که البته غلط است. آنچه با حرف «ز» و به صورت آزر (صفت آن آزری) نوشته می‌شود نام پدر حضرت ابراهیم خلیل الله است که بت پرست و بت تراش بوده و در ادبیات فارسی کرارا به او اشاره رفته است:

گر تو حق را بنده‌ای، بتگر مباش
 ورتو مردِ ایزدی، آزر مباش (عطار، منطق‌الطیر)
 دگر به روی کسَم دیده بر نمی‌باشد
 خلیل من همه بت‌های آزری بشکست (سعدی، غزلیات)

آذوقه ← آزوقه / آذوقه

آرایه / پیرایه چون پیراستن به معنای «کاستن یا زدودن زواید برای زیبا کردن» است و بنابراین با آراستن به معنای «افزودن زیور برای زیبا کردن» فرق دارد، بعضی گمان کرده‌اند که اگر سخن از زیورهای افزودنی یا افزوده در میان باشد استعمال پیرایه غلط است و به جای آن باید آرایه گفت. اما چنین نیست. اولاً واژه آرایه - گرچه ساخت آن برخلاف ضوابط زبان فارسی نیست - در متون معتبر گذشته به کار نرفته و فرهنگها نیز آن را ضبط نکرده‌اند؛ ثانیاً نیازی به ساختن این واژه نیست، زیرا در آثار ادبی فارسی پیرایه خود به معنای «زیوری که برای زیبایی به کسی یا چیزی می‌افزایند» به کار رفته است: «مَثَلِ دنیا چون پیرزنی است زشت که روی در بندد و جامهٔ دیبا و پیرایهٔ بسیار بر خویشان کند تا هر کسی از دور روی را می‌بیند بر وی فتنه می‌شود» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۷۶):

کتایون بی اندازه پیرایه داشت
 ز یاقوت و هر گوهری مایه داشت (فردوسی)
 حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد
 علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند (سعدی، غزلیات)

آزاد / آزاده این دو واژه همگون‌اند و در جمله ارزش یکسان دارند و به عنوان صفت می‌توانند جانشین یکدیگر شوند:
 من از آن روز که در بند توام آزادم
 پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم (سعدی، غزلیات)

صوفی چگونه گرددِ گردِ شرابِ صافی
گنجشک را نگنجد عنقا در آشیانه (سعدی، غزلیات)

آفریقا ← آفریقا

آگاه از / آگاه به بعضی از محققان استعمال حرف اضافه «به» را همراه آگاه و آگاهی غلط می‌دانند و معتقدند که در نثر فصیح فارسی به جای آن همیشه حرف اضافه «از» به کار رفته است. در اینکه آگاه و آگاهی معمولاً با حرف اضافه «از» استعمال می‌شود شکی نیست، اما در متون معتبر فارسی مثالهایی نیز می‌توان یافت که در آنها همراه آگاه و آگاهی (و فعل آنها آگاهانیدن) حرف اضافه «به» آمده است: «حقایق علم در حجاب است از ابلیس و ذریت او و ظاهر است نزدیک اولیای خدای و گزیدگان او، زیرا که آن سر ایزد است که بدان آگاه کند آن کس را که خواهد از اولیای او» (کشف المحجوب سجستانی، ۲)؛ «مردم پیراگندند و آگاهی همی دادند به بهتری [= بهبود حال] پیغمبر علیه السلام» (تاریخنامه طبری، ۳۳۰)؛ «آگاه بودن به چیزها به حواس بود و به عقل» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۷۲)؛ «این سوره آگاهی دادن است به وفات رسول علیه السلام» (قصص قرآن، ۴۶۳)؛ «بیاگاهان ما را به تعبیر این خواب» (همان کتاب، ۱۶۲)؛

تو آگاه گشتی به بانگ مگس

نشاید اصم خواندنت زین سپس (سعدی، بوستان)

از سوی دیگر، در فارسی امروز گرایش هست به اینکه میان آگاهی از و آگاهی به فرق بگذارند. اولی را به معنای اطلاع ساده به کار می‌برند و دومی را در مفهومی عمیقتر از اطلاع و تقریباً مرادف «شعور» و «معرفت جامع» استعمال می‌کنند: «از این مطلب آگاهی دارد» یعنی «از این مطلب خبر دارد»، اما «به این مطلب آگاهی دارد» یعنی «به این مطلب علم و وقوف کامل دارد».

آمریکا ← آمریکا

آموختن این فعل هم به معنای «یاد دادن» است و هم به معنای «یاد گرفتن». بنابراین می‌توان گفت: «چیزی را به کسی آموختن» یا «چیزی را از کسی آموختن»: «چون در خانه وی در آمدم، عربی بدوی در آمد، نزدیک من آمد، شصت ساله بود، و گفت: قرآن به من آموز» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۱)؛

آن را/تورا ۹

گفت و خوش گفت برو خرّقه بسوزان حافظ
یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود (حافظ)

آنچه / آنچه که پس از آنچه نیازی به استعمال «که» نیست و در متون معتبر فارسی نیز «که» همراه آنچه به کار نرفته است: «آنچه کنی و آنچه نکنی و آنچه گویی و آنچه نگویی باید که همه به فرمان باشد» (مکاتیب فارسی غزالی، ۹۷)؛ «آنچه به روزگار به خون جگر جمع کرده بود بر باد رفت» (تاریخ الوزراء، ۲۲۶)؛ «بگویی که آنچه تو را بر این داشته است چیست» (داستانهای بیدپای، ۱۶۱)؛ «ایشان آنچه از رسوم مصیبت و شرایط ماتم بود به جای آوردند» (فرج بعد از شدت، ۱۰۲۰)؛
تیر مژگانِ دراز و غمزه جادو نکرد

آنچه آن زلف سیاه و خال مشکین کرده اند (حافظ)

در قدیم حتی از استعمال «را» پس از آنچه پرهیز داشته اند: «آنچه با خود برده بودم دزدان در راه هندوستان از من بستند» (سیاست نامه، ۱۲۵)؛ «حکایت کرد آنچه رفته بود» (چهارمقاله، ۷۸)؛ «حسن مؤدّب آنچه شنید باز نمود. شیخ گفت: اکنون پیر آنچه فرموده است به جای آریم» (اسرار التوحید، ۱۰۲)؛ «ایشان آنچه او فرمود به جای آوردند» (فرج بعد از شدت، ۲۷۲). به همین سبب، امروزه هم بعضی از فضلا استعمال «را» را پس از آنچه ناصواب می دانند. ولی علاوه بر اینکه در بعضی از موارد، به حکم معنای عبارت و منطق کلام، نیاز به استعمال «را» هست، در متون قدیم نیز، البته به ندرت، استعمال آن را روا داشته اند: «هر دو عدد را درهم ضرب کنیم... و آنچه را گرد آید نگاه داریم» (مفتاح المعاملات، ۵۲). ~~اما به هر حال از استعمال «که» پس از آنچه، خواه به صورت آنچه که و خواه به صورت آنچه را که، باید پرهیز کرد.~~

آن را/تورا «را»، علامت مفعول صریح، واژه مستقلی است و همچنانکه در جاهای دیگر جدا از کلمه قبل نوشته می شود (مثلاً این را و نه اینرا، وی را و نه ویرا، ایشان را و نه ایشانرا) از دو کلمه آن و تو نیز باید جدا نوشته شود. بنابراین باید نوشت آن را و نه آنرا، تورا و نه ترا.
«را» در مرا چسبیده نوشته می شود، زیرا دو کلمه من و را در یکدیگر مزج شده و ترکیب مرا را ساخته اند به طوری که دیگر نمی توان آنها را از هم جدا کرد.

آینده ۱۱

فارسی نه «ه» پایانی علامت تانیث است و نه اصلاً، از لحاظ دستوری، مذکر و مؤنث هست.

آینده واژه آینده یا مرادف آن آتی را نمی توان در وصف واقعه‌ای که در گذشته روی داده است به کار برد. مثلاً این عبارت: «نمایندگان جلسه‌ای تشکیل دادند و درباره نخست وزیر آینده ایران به توافق رسیدند» به شرطی صحیح است که در زمان گفتن یا نوشتن آن هنوز کسی به مقام نخست وزیری منصوب نشده باشد. ولی اگر انتصاب او مربوط به زمانی مقدم بر زمان ادای این جمله باشد دیگر استعمال صفت آینده درست نیست و به جای آن باید گفت: بعد یا بعدی. مثلاً به این صورت: «روز ۱۸ آبان ۱۳۲۲، نمایندگان جلسه‌ای تشکیل دادند و درباره نخست وزیر بعدی ایران به توافق رسیدند.» استعمال واژه آینده در این مورد، بر اثر ترجمه غلط futur فرانسوی و future انگلیسی، وارد زبان روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها شده است.

روسی

خانه» است: «سرایبی با جمله فرش و آلات و اثاث و خدمتکاران برای او مرتب گردان و ده هزار درم به نزدیک او بر تا در اخراجات خود صرف کند» (فرج بعد از شدت، ۲۴۷). اما اساس به معنای «پی، پایه، بنیاد» است:

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود
 بین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست (حافظ)
 بنابراین اسباب و اثاث باید نوشت و نه اسباب و اساس که اخیراً در
 پاره‌ای از نوشته‌ها به چشم می‌خورد.

اثاثیه در عربی اثاثیه نیامده است. به جای آن اثاث به معنای «لوازم خانه» گفته می‌شود (← اثاث / اساس) و واحد آن اثاثه است. در فارسی فصیح به جای اثاثیه بهتر است اثاث به کار رود. عربی؟

اثرات امروزه در زبان نوشتار گاهی اثرات را به عنوان جمع اثر به کار می‌برند و غلط است، زیرا بر طبق قواعد صرف عربی، مصدرهایی را که سه حرف یا کمتر دارند نمی‌توان به «ات» جمع بست (← جمع به «ات»). به جای آن باید گفت: آثار یا اثرها.

اثر در / اثر بر حرف اضافه‌ای که همراه کلمه اثر (و مرادف آن تأثیر) به کار می‌رود، بر طبق متون معتبر فارسی، معمولاً «در» است: «نفس هر چند سرکش است لیکن پندپذیر بود و ریاضت در وی اثر کند» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۸۶): «شبی در مجلس عشرت، بعد از آنکه شراب در او اثر کرده بود، به زلف ایاز نگریست» (چهارمقاله، ۶۷):

سیل سرشک ما زد دلش کین به در نبرد
 در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد (حافظ)

در سالهای اخیر، تحت تأثیر ترجمه‌ها و زبانهای فرنگی، رسم شده است که در چنین عبارتی اغلب «بر» استعمال کنند. بعضی از محققان این را غلط می‌دانند و معتقدند که در آثار گذشتگان، همراه اثر (یا تأثیر) هرگز «بر» به کار نرفته است. ولی چنین نیست و پیشینیان حرف اضافه اخیر را نیز، البته به ندرت، در این مورد استعمال کرده‌اند:

می گفته‌اند) و این ترکیب فقط در قرون متأخر ساخته و رایج شده است. می توان حدس زد که در عهد صفویه و قاجاریه که تمایز معنایی و املائی دو فعل گذاشتن و گزاردن مشتبه و مشوش شده است ترکیب احترام گذاشتن را ساخته باشند. به هر حال این ترکیب با همین املا در نوشته‌های چند قرن اخیر به کار رفته و در فرهنگها نیز به همین صورت ضبط شده است و استعمال آن اشکالی ندارد.

أحجام این کلمه در عربی نیامده است. در کتابهای هندسه و فیزیک گاهی آن را به عنوان جمع **حجم** به کار می‌برند و غلط است (جمع حجم در عربی **حجوم** به ضم اول است که در فارسی متداول نیست). به جای آن باید گفت: **حجمها**.

أَحْسَنُ / أَحْسَنُ **أَحْسَنُ** صیغه مفرد مخاطب ماضی از فعل **إِحْسَان** و به معنای «نیکو کردی» یا «نیکو گفتی» و اصطلاحاً به معنای «آفرین» است: «چون این دو بیتی ادا کردم، علاءالدوله احسنتها کرد و به سبب احسنت او سلطان مرا هزار دینار فرمود» (چهار مقاله، ۸۵). مفرد غایب ماضی همین فعل **أَحْسَنَ** است که در فارسی به سکون حرف آخر اصطلاحاً به معنای «آفرین بر او» یا کلاً به معنای «آفرین» به کار می‌رود و در این معنی مرادف **احسنت** است: قضا گفت گیر و قدر گفت ده

فلك گفت احسن، ملك گفت زه (فردوسی، نقل از لغت نامه)
این کلمه را نباید با **أَحْسَن** که صفت تفضیلی و به معنای «نیکوتر (این)» و «زیباتر (این)» است اشتباه کرد:

در شعر میبچ و در فن او
چون اکذب اوست احسن او (نظامی، لیلی و مجنون)

إِحْكَام ← تحکیم

احوالات، احوالها بسیاری از ادبا استعمال **احوالات** را غلط می‌دانند از آن رو که **احوال** خود جمع حال است و نیاز به جمع مجدد ندارد. البته بهتر است که از استعمال این کلمه پرهیز شود، ولی باید دانست که در متون کهن فارسی **احوالها** به کار رفته است و بر این قیاس می‌توان **احوالات** را نیز صحیح دانست: «معمدی را از درگاه عالی فرستاده آید... تا به خوارزم شود و

ادبیات ۱۷

نامه‌ها برساند و پیغامها بگزارد و احوالها مقرر خویش گرداند و باز گردد» (تاریخ بیهقی، ۴۱۶)؛ «زبان برگشاد و احوالها شرح داد» (سمک عیار، ج ۱، ص ۱۳۶)؛ «ایشان را بنشانند و احوالها پرسید از خورشید شاه و ارغون» (همان کتاب، ۱۸۶).

و نیز ← جمع جمع

أَحْیَا/ إِحْیَا این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. **أَحْیَا**، به فتح اول، جمع **حَیّ** به معنای «زنده» است:

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی

که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کس از **أَحْیَا** (سنایی)

اما **إِحْیَا**، به کسر اول، مصدر است به معنای «زنده کردن» و نیز «آباد کردن» (بیشتر در عبارت «إحیای اراضی موات») و نیز «شب را بیدار ماندن و به عبادت گذراندن» است. شبهای ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ رمضان را که به شب زنده داری و عبادت می گذرد «شبهای **إِحْیَا**» می گویند. در زبان گفتار، کلمه اخیر را معمولاً به فتح اول تلفظ می کنند، ولی بهتر است که به کسر اول تلفظ شود.

أَخْبَار/ إِخْبَار این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. **أَخْبَار**، به فتح اول، جمع خبر است. ولی **إِخْبَار**، به کسر اول، مصدر و به معنای «خبر دادن» یا «آگاه کردن» است: «یکی از دو کار اختیار کن: یا پیش من باش تا تو را از خواص خود گردانم یا تو را پیش عبدالملک بن مروان فرستم و از آنچه او را [=درباره او] گفته‌ای **إِخْبَار** کنم تا هر چه خواهد آن کند» (بهارستان، ۴۹). **إِخْبَار** در «زنگ **إِخْبَار**» را معمولاً به فتح اول تلفظ می کنند، اما صحیح به کسر اول است.

أَخْوَان/ إِخْوَان در عربی **أَخْوَان**، به فتح اول و دوم، تثنیه **أَخ** و به معنای «دو برادر» است. در فارسی معمولاً آن را جمع می پندارند و به معنای «برادران» می گیرند. ولی «برادران» معادل **إِخْوَان**، به کسر اول و سکون دوم، است که فی المثل در ترکیب «**إِخْوَان الصّفا**» به کار رفته است.

ادبیات واژه ادبیات (مفرد آن ادبیه در فارسی مستعمل نیست) به معنای «آثار شعری و نثری یک سرزمین یا یک زبان یا یک دوره از تاریخ که از نظر هنری دارای ارزش باشد» در حدود یک قرن پیش به ازای واژه فرانسوی *littérature* در

شوم و مجاور بنشینم» (تاریخنامه طبری، ۱۱۹۳). در قدیم با فعل خواستن نیز به کار می‌رفته است: «چون سال برآمد و فتور قوا ظاهر شدن گرفت... از خواجه استعفا خواست تا به نشاپور شود و بنشیند» (چهارمقاله، ۱۲۵)؛ «از شغل‌هایی که بدیشان مفوض بود... استعفا خواستند... و خلل به آن ملک پیوست» (تاریخ بیهقی، ۴۲۰). در قدیم معاف خواستن نیز به همین معنی استعمال می‌شده است: «به مرور فتم و از آن شغل که به عهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است» (سفرنامه ناصر خسرو، ۲).

استعفا/استیفا این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. **استعفا** «درخواست کناره گرفتن از کار» است (← استعفا) و **استیفا** به معنای «بازپس گرفتن به تمامی» یا «درخواست بازپس گرفتن (مال یا حق خود)» است، چنانکه مثلاً می‌گویند: «کارگران برای استیفای حقوق خود اعتصاب کردند.»

استفاده این کلمه با فعل کردن به کار می‌رود و نه بردن. مثلاً به جای این جمله که در نوشته یکی از ادبا آمده است: «من از توضیحات ایشان استفاده کردم»، باید گفت: «من از توضیحات ایشان استفاده کردم.» اما فعل بردن را می‌توان در اصطلاحات زیر، که به همان معنای «استفاده کردن» است، به کار برد: فایده بردن، سود بردن، بهره بردن.

استقبال ← **اقبال/استقبال**

استکبار یعنی «حالت یا رفتار متکبران و زورگویان و ظالمان». این کلمه، به اصطلاح، اسم معنی است و نه اسم ذات. در سالهای اخیر، به تقلید از زبانهای فرنگی، رسم شده است که اسم معنی را به عنوان جمع گروه به کار ببرند، مثلاً به جای «مرتجعان» می‌گویند «ارتجاع» و به جای «روحانیان» می‌گویند «روحانیت» و به جای «أشراف» می‌گویند «أشرافیت». همچنین **استکبار** را به جای **مستکبران** به کار می‌برند و به جای «مستکبران جهان» می‌گویند «استکبار جهانی»، و این البته غلط است (برای توضیح بیشتر ← بشریت).

استمداد این کلمه را با فعل کردن باید به کار برد و نه طلبیدن. زیرا **استمداد** خود به معنای «مدد طلبیدن» است و بنابراین «استمداد طلبیدن» حشو قبیح

حروفها جمع حروف که خود جمع حرف است. این کلمه را که امروزه مصطلح چاپخانه و حروفچینی است معمولاً از ساخته‌های قرن اخیر می‌پندارند و ادبا آن را غلط می‌شمارند. اما حروفها، به همان معنای «حرفهای الفبا»، در متون معتبر قدیم نیز آمده است و از ساخته‌های جدید نیست: «من نامه‌ای می‌نیشتم. امیرالمؤمنین مرا گفت: یا عبدالله، دوات درازدار و قلم دراز، و میانۀ خط گشاده کن و حروفها گرد نویس» (نصیحة الملوك، ۱۹۳-۱۹۴).

و نیز ← جمع جمع

حس ← حواس

حساب کردن روی کسی یا چیزی این ترکیب گره برداری از *compter sur* فرانسوی و *to count on* انگلیسی است و تا ربع قرن پیش در فارسی سابقه استعمال نداشته است، ولی به نظر می‌آید که امروزه نه تنها در ترجمه‌ها بلکه در نوشته‌ها و زبان روزمره نیز وارد شده است و دیگر چاره‌ای از پذیرفتن آن نیست. با این همه در نثر فصیح بهتر است که از استعمال آن خودداری شود. در فارسی به ازای آن تعبیرهای متعددی هست که در گذشته رایج بوده و هنوز هم متداول است، مانند **به امید کسی یا چیزی بودن**، **به پشتگرمی کسی یا چیزی بودن**، **اطمینان کردن به کسی (یا: به قول کسی)**، و حتی گاهی: **توکل کردن**، **چشم (امید) داشتن**، **اطمینان خاطر داشتن** و نظایر اینها. مثلاً در عبارت زیر به جای **حساب کردن** می‌توان تقریباً همه این اصطلاحات را به کار برد: «نخست وزیر انگلیس اعلام کرده است که در صورت بروز هر نوع برخورد در خلیج فارس، امریکا می‌تواند روی همکاری انگلیس حساب کند» (روزنامه اطلاعات، شماره ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶، ص ۳).

حفاظت از لغات مجعولی است که هرگز در عربی و متون معتبر ادبیات فارسی به کار نرفته است. به جای آن می‌توان گفت: **حفظ** یا **محافظت** یا **نگهداری** و جز اینها.

حق گزار گزاردن به معنای «به جا آوردن، ادا کردن» است. **حق کسی را گزاردن** یعنی «حق او را ادا کردن» و **حق نعمت گزاردن** یعنی «ادای دین کردن»:

کم/کتر ۳۱۵

کُلیه / کُلیه تلفظ این دو کلمه یکسان ولی اصل و معنای آنها متفاوت است. کلیه، بروزن «سفره»، کلمه‌ای عربی و به معنای «اندام ترشح کننده دستگاہ ادرار» است. اما کلیه کلمه‌ای فرانسوی (collier) و به معنای «گردن بند» است: «کلیه الماس». بهتر است که به جای کلمه اخیر همان گردن بند گفته شود.

کمابیش ← کم و بیش / کمابیش

کُمک این کلمه ترکی است و اخیراً در فارسی گاهی آن را به صورت کومک می‌نویسند تا ظاهراً به تلفظ ترکی آن نزدیکتر باشد. ولی این برخلاف سنت فارسی‌زبانان است که از قدیم این کلمه را به صورت کمک نوشته‌اند و در همه فرهنگها نیز با همین املا ضبط کرده‌اند، چنانکه کلمه کُتک را هم که ترکی است هرگز به صورت کوتک ننوخته‌اند و نمی‌نویسند.
این حرف درست چرا در مورد کلمات عربی اعمال نمی‌شود؟

کم / کمتر کم در اصل صفت تفضیلی است و معمولاً بی‌پسوند «تر» به کار می‌رود:

نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ روی

حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست (حافظ)

اما می‌تواند پسوند «تر» نیز بگیرد و در این صورت معنای آن فرقی با معنای کم ندارد:

من اگر رند خراباتم و گر حافظ شهر

این متاعم که تو می‌بینی و کمتر زینم (حافظ)

امروزه کم، در مقام صفت یا قید، معنای تفضیلی خود را از دست داده است و در اغلب موارد به معنای «اندک» به کار می‌رود.

صفت عالی کم و کمتر به ترتیب کمین و کمترین است که هر دو در

جمله ارزش یکسان دارند:

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله

کمین گدای در دوست پادشاه من است (حافظ)

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل
 کمترین مُلک تو از ماه بُود تا ماهی (حافظ)
 و نیز ← کمین / کمینه

کم و بیش / کمابیش به معنای «تقریباً». این دو قید مرکب در متون معتبر فارسی با ارزش یکسان به کار رفته و هر دو صحیح است:

دو هفته کم و بیش در کوه و دشت

به صید افکنی راه را می نوشت (نظامی، نقل از لغت نامه)

به نظر می آید که تنها معیار درستی،
 متون قدیمی است که تناقض دارد با
 معیارهای سه گانه که در اول مطرح
 شده ولی اجرا نشده

دویست پیل و کمابیش ده هزار سوار

نود هزار پیاده مبارز و صفدر (فرخی)

کم و بیش به صورت ترکیب اسمی نیز به کار می رود:

تو بنده ای گله از دوستان مکن حافظ

که شرط عشق نباشد شکایت از کم و بیش (حافظ)

کمین / کمینه کمین صفت عالی کم و به معنای «کمترین» است و کمینه
 گونه آن است. این دو واژه در جمله ارزش یکسان دارند و می توانند جانشین
 یکدیگر شوند:

بگذار که بنده کمینم

تا در صف بندگان نشینم (گلستان سعدی، ۷۲)

سر در نیاورم به سلاطین روزگار

گر من ز بندگان تو باشم کمینه ای (سعدی، غزلیات)

و نیز ← کم / کمتر

کنار / کناره به معنای «حدّ، مرز، پایان مکانی» و توسّماً «ساحل». این دو واژه
 همگون اند و در جمله ارزش یکسان دارند و می توان آنها را به جای هم به کار
 برد:

ور بزرگی به فضل خواهد بود

فضل او را پدید نیست کنار (فرخی)

بندی مهر تو نیابد خلاص

غرّه عشق تو نبیند کنار (سعدی، غزلیات)

تو بر کناره دریای شور خیمه زدی
 شهان شراب زده بر کناره های شَمَر (فرخی)
 راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست
 آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست (حافظ)

کنکاش یا کنکاش، کنکاج، کنکاج. این کلمه در اصل مغولی-ترکی است و معنای آن «مشورت» است: «شش مَلِك به یکجای بر آن تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر یک تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد به کنکاج یکدیگر می سازند» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۰۹-۱۱۰).

در اغلب نوشته های امروز این کلمه را به معنای «کاوش» یا «کندوکاو» (و حتی گاهی به معنای «تکاپو») به کار می برند و غلط است: «نویسنده در این قصه به کنکاش در زندگی مردمی می پردازد که هر يك داغ عزیزی را در سینه دارند» (کیهان فرهنگی، بهمن ۱۳۶۸، ص ۳۴). رادیو ایران غالباً به جای «کاویدن» می گوید: «مورد کنکاش قرار دادن»!

کودتا به معنای «تسلط بر حکومت يك کشور با وسایل غیرقانونی». این کلمه فرانسوی است (coup d'Etat) و حرف اول آن «ك» است و نه «گ». در رادیو و تلویزیون غالباً آن را گودتا (با «گ» آغازی) و گاهی نیز کودتا (با «د») مفتوح تلفظ می کنند و غلط است.

کُوشك حرف پایانی این واژه «ك» است و نه «گ». غالباً آن را به صورت کوشگ می نویسند و غلط است.
 برای توضیح ← اشك

کُوفیه و عقال کوفیه پارچه چهارگوشه ای است که مردان عرب بر سر خود می اندازند ورشته ای به نام عقال روی آن می بندند و مجموعاً کُوفیه و عقال نامیده می شود. این اصطلاح را گاهی به غلط به صورت کفیه و عقال یا چپیه ارگال یا چپیه عقال می نویسند و تلفظ می کنند.

کیش شخصیت این ترکیب که در سالهای اخیر در رسانه ها و نوشته های

وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز (گلستان سعدی، ۵۷)
خوشبختانه این موارد بسیار نادر است و همواره می‌توان به آسانی میان گریز و
گریز فرق نهاد.

گزاردن ← گذاشتن / گزاردن

گزارشات واژه گزارش فارسی است و جمع بستن آن با «ات» عربی خلاف
قاعده است. به جای آن باید گفت: گزارشها.
و نیز ← جمع به «ات»

گزارف / گزارفه این دو واژه همگون اند و در جمله ارزش یکسان دارند و می‌توان
آنها را به جای هم به کار برد. گزارف و گزارفه به چند معنی است. رایجترین آنها
که امروزه نیز به کار می‌رود «بسیار، بی اندازه، بی حد» و نیز «افراط، مبالغه»
است: «گفت: یا امیرالمؤمنین، کجا دادم به گزارف که نبایست دادن؟ گفت:
شاعری را به يك بيت هزار دينار بدهی، از این گزارف تر چه خواهی؟»
(تاریخنامه طبری، ۱۰۹۸)؛

می‌ده گزارفه ساقیا تا کم شود خوف و رجا
گردن بزن اندیشه را ما از کجا اواز کجا (مولوی، دیوان کبیر)

گریز ← گریز / گزیر

نتیجه گیری درست ولی بر اساس قاعده نه چندان کامل، یکی از دلایل مهم باید آن
باشد که این کلمه در زبان فارسی جا افتاده و معمول شده

گستره به معنای «فضای گسترده، پهنه، دامنه، زمینه». این واژه که اهل قلم در
سالهای اخیر آن را ساخته‌اند تا کنون در فرهنگها نیامده است و بسیاری از
فضلا آن را غلط می‌دانند. ولی گستره مطابق قاعده دستوری ساخته شده و
مرکب است از گستر (ماده مضارع فعل گستردن) به اضافه پسوند «ه»
غیرملفوظ اسم ساز، و از این لحاظ همانند است با گریه، خنده، مویه، پویه،
افشیره، ناله، پذیره و بسیاری دیگر. بنابراین گستره طبق قاعده ساخته شده
است و نباید آن را غلط انگاشت.

گشتن (یا: گردیدن) این فعل دو کاربرد مختلف دارد. نخست به صورت فعل